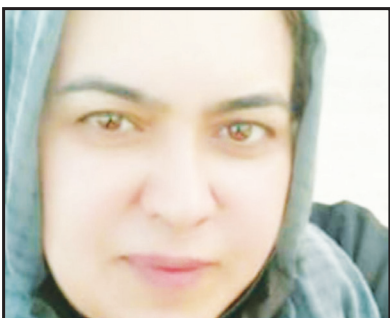


رویا سامانی

به اجابت باغچه رسیدم
با ربنا یاس ها
قنوت بستم به باران
که در اقامه چشمانم تو را
نماز کنم
بنشین بر شانه ام
همای بختم مرغ آمین می خواند



فاطمه انصاری



معصومه ارتش رضائی



مهناز صفری



فاطمه جمشیدی (یکتا)

امشب بیابنشین بده قدری امانم..
یک راز میخوام در گوشت بخوانم..
تا بشنوی و در دلت پنهان بداری..
آنقدر پنهان که دگر من هم ندانم..
افسردگی از چشم من جاریست جاری..
فریاد بغضم در گلو برده توانم
قلبم ز هجر یار می سوزد همیشه
از داغ این غم گر گرفته استخوانم
هروقت رفتم تا بگویم شرح غم را
از گفتنش افتاد لکنت در زبانم
دردی که گفتم باورش سخت است اما
باور بکن هر چیز می گویم هم آنم
حالا که فهمیدی تمام دردهایم
یک چاره ای کن تا شوم آرام، جانم

صدای تپشِ قلبم با
پاییز ناهمگون بود
من از رویاهای ابریشمی پاییز
روی آوردم
به خواب‌هایِ دلپذیر زمستان
در این پیچاپ لغزانِ سخت گذر
سخت‌دستانِ بلورین زمستان
آخرین بازمانده
در بهار سبز خواهد شد
خسته و بیزارم از
پرچین تبعیدها
وَرایِ چشم من از
هم اکنون هزاران بهار دارد

کلبه ای با نغمه ی گیتار می خواهد دلم
بوی عطر دشت گندمزار می خواهد دلم
روی دلتنگی ، اگر باران ببارد در شبی
با همان احساس گویم تار می خواهد دلم

روی کلبه همچنان باران ببارد بهتر است
آن زمان بهتر بگویم یار می خواهد دلم

بعدِ آن با فال حافظ ، غرق آواز جنون
شور و شوق لحظه ی دیدار می خواهد دلم
لحظه ی دیدار چون سخت است باور کردنش
پشت این خوش باوری سیگار می خواهد دلم

وای اگر تنها شبی ، گیرم تو را در کلبه ای
در کنارت تا سحر ، بیدار می خواهد دلم

نازنینم ؛ استواری تا به کی پای سکوت
از لبث یک جمله ی تبتدار می خواهد دلم



محمد کریم جوهری



آیت الله افشاری

مژده یاران نفس صبح و سحر نزدیک است
گل فشانید که آوای خوش تبریک است

هلهله ، پای بکوبید که صوت نفسی
همرهِش باد صبا مشک وز و تحرّیک است

خوش بچینید برای قدمش سفره ی نیک
چون زمین ز آمدنش منتظر یک تیک است

گل به بلبل زده پیغام بخوان نغمه ی ناز
که زمین بی نفس از رنج بسی تاریک است

هر دم از گلشن این باغ رسد نای نفس
نقش نقاش مصفا قلمش خوش، نیک است

قافیه آمده بر وجد ندارد آرام
شعر انگار سراسر هدفش تکنیک است

جور دیگر کلمه وصف کند حال مقال
گوییا این غزل از صبح ازل تفکیک است



ایوب گازر (رضوان)

من ندارم شکوه از بیگانگان
یا که از جنّ و پری ما بهتران

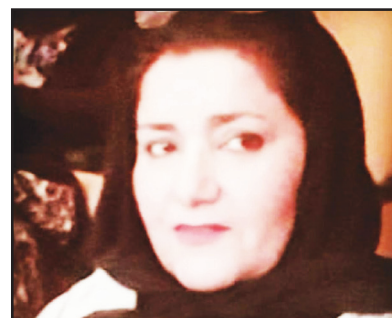
یا ز خورشید و قمر ، از آسمان
کهکشانش ها ، چرخِ گردان ، اختران

من ندارم گِلّه از ابرِ دوان
گر به دریا بارد آن نی تشنگان

یا که از کون و مکان و لامکان
عاشقان ، دیوانگان ، سرگشتگان

یا پلنگ و ببر، نهنگ و ماهیان
شرزه شیران ، گرگ و کرکس یا سگان

دردِ من بیشه پُر از درندگان
خویش بینم ، نی که بیگانه در آن



اکرم صادقی(آرام)

چنانکه صدف خانه ی گوهر ست
دل من فقط خانه ی مادر ست

شب چشمهایم ازو روشن ست
نگاهش صفا بخش جان وتن ست

بهشت است دستان پر مهر او
گرفته بهشت از رخ اش،رنگ و بو

وجود ش پر از عشق کرده مرا
دو دستش طبیییست بی ادعا

شفا بخش زخم دلم می شود
زنی چاره ی مشکلم می شود

زنی که خدا مهربان آفرید
که از جنس هفت آسمان آفرید

کویر وجودش مرا داده آب
جهان رفته با لای لایش به خواب

تو را میپرستم پس از کردگار
تو ای مادرم ای سرود بهار

گریه!

بی نگاه،

کن نگاه!

می خندند،

یاس ها!

می کنم من،

گریه!

ایران!

نیست،

بی ارزش،

این خاک!

زادگاهِ

من است!

از جان برتر!

منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

toloudaily@gmail.com

کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیرازو

